



سخن نظامی گنجوی

نظری باجمال در لغتها و تعبیرها

شعر و شیرین - سخن الاسرار

(۷)

ب - ترکیبها:

- ۱۵۲ - حسد ناک = حسود (تعمیم پسوند «ناک») - تخفیف در فعل :
 رفیقی کو بود در تو حسد ناک بخاکش ده که نوزد صحبتش خاک!
- ۱۵۳ - ناخوب = بد :
 مده ناخوب را در خاطر م راه بدار از ناپسندم دست کوتاه!
- ۱۵۴ - خطر ناک در معنی خطیر و گران بها :
 نبینی وقت سفتن ، مرد حکاک بشاگردان دهد در خطر ناک!
- ۱۵۵ - قیمت مند؟ = بهادار - صرف فعل هراسیدن :
 ز گوهر سفتن استادان هراسند که قیمت مندی گوهر شناسند!
- ۱۵۶ - آب از جام بردن = اثر از کسی بر گرفتن :
 کیست فنا کاب ز جامت برد؟ یا عدم سفلد که نامت برد؟
- ۱۵۷ - انگشت سایی = انگشت گذاری ، اعتراض و ایراد ، خرده گیری :
 زان بزد انگشت تو بر حرف پای ۳ تا نشود حرف تو انگشت سایی!
- حرف همه خلق شد انگشت رس حرف تو بی زحمت انگشت کس !
- ۱۵۸ - خاک کسی بودن = بی مقدار بودن نزد آن کس ، بنده بودن :
 تازه ترین صبح نجاتی مرا خاک توام ، کاب حیاتی مرا!
- ۱۵۹ - پای گشایی = حرکت ، عزیمت ، رفتن :

آقای دکتر محمود شفیع برنده جایزه سلطنتی بهترین کتاب سال ۱۳۳۴ ، از پژوهندگان دانشمند معاصر .

- دسترس پای گشاییم نیست سایه ، ولی فر هماییم نیست ^۴
- ۱۶۰- ازبس = ازبسیاری، ازکثرت : گشته ، زبس روشنی روی من
- ۱۶۱- گرد جهان دست برآوردن = گرد جهان گردیدن ، جستجو کردن : آینه دل سر زانوی من !
- چون نظر عقل ، برای درست گرد جهان دست برآوردن، چست ...
- ۱۶۲- سپر انداختن کنایه از تسلیم شدن : مد که بشب تیغ در انداخته است
- ۱۶۳- همایی کردن = خود را چون همای نمودن - پایی بودن = چون پای بودن : با سر تیغ، سپر انداخته است !
- جغد بدور تو ، همایی کند ! سر که رسد پیش تو ، پایی کند !
- ۱۶۴- ناموسگاه = جای محترم ، جای سخن : نامه دو آمد ز دو ناموسگاه
- ۱۶۵- آمد شدن = آمدن و شدن ، آمدوشد : چرم و مسجل به دو بهرامشاه ^۵
- چون قلم آمد شدن آغاز کرد چشم جهان را بسخن باز کرد !
- ۱۶۶- پیش داشتن = به پیش کسی بودن ، نشان دادن ، ارائه کردن : هر دو به صراف سخن پیش داشت
- ۱۶۷- بخته = دارای بخت ، بختور مانند سره ورنجه : آنکه ترازوی سخن سخته ^۶ کرد
- ۱۶۸- سینه کردن و سینه گشایی = سینه نشان دادن ، غرور و تکبر کردن ؛ بهتر از آن جوی که درسیند هست ^۷
- سینه مکن گر گهر آری بدست سینه کن این سینه گشایی تورا است !
- ۱۶۹- وام کردن = وام خواستن (کردن در معنی گرفتن و خواستن) : و ام چنان کن که توان باز داد
- ۱۷۰- زیارتگری = زیارت ، زیارت کردن (توسعه بیشتر استعمال پسوند «گر») : چون نظری چند پسندیده رفت ^۸
- ۱۷۱- خونریزی = خونریزی (حذف یای مصدری یا ترکیب اسم با ریشه فعل بمعنی حاصل مصدر) - ترکیبهای : گران جنب و سبک خیز :
- صبح گران جنب ، سبک خیز شد دشنه بدست از پی خونریز شد !
- ۱۷۲- روز طریها بجای روزهای طرب (آمدن نشانه جمع بر آخر مضاف الیه ^۱) : ای ز خجالت همه شبهای تو
- ۱۷۳- آوردن اتباع مهمل :

- طفل چهل روزه کژمژ زبان
 ۱۷۴- عشق نبشت = نوشته عشق ، بعشق نوشته ، ازعشق نوشته :
 خوب خطی ، عشق نبشت ، آمده
 ۱۷۵- جوسنگ = بقدریک جو (سنگ = وزن و مقدار) :
 گلبنی از باغ بهشت آمده !
 ۱۷۶- درگذاشتن = گذشتن (صرف نظر کردن) ، متعدی گذشتن - تاکید بسادات !
 گای من مسکین بتودر، شرمسار
 از خجلان درگذر و درگذار
 ۱۷۷- کن مکن = امر ونهی :
 دین ، چو دنیا بتوانی خرید
 کن مکن دیو نباید شنید !
 ۱۷۸- استعمال فعل امر با «می» استهزای :
 سنگ بینداز و گهر میستان
 خاک زمین می ده و زر می ستان
 و چند شاهد در جایهای دیگر .
 ۱۷۹- بکار بردن پسوند «ستان» باشیوه عامتر (ماید ستان = محل ماید، سرمایه) :
 بهتر از این مایه ستانیت نیست
 سود کن آخر، که زیانیت نیست !
 ۱۸۰- رگ جان گرفتن = جان را در اختیار گرفتن ۱۴
 هر که چو عیسی رگ جان را گرفت
 از سر انصاف جهان را گرفت !
 ۱۸۱- ترکیبهای : خرد شاد کن و مملکت آباد کن (صفات فاعلی مرکب) :
 عدل بشیری است خرد شاد کن
 کارگری مملکت آباد کن !
 ۱۸۲- صیدیاب = صیدیابی ، جای صید (ترکیب اسم و ریشه فعل بمعنی حاصل مصدر
 و اسم مکان) :
 شاه در آن ناحیه صیدیاب
 دید دهی چون دل دشمن خراب !
 ۱۸۳- آموزگار = آموزنده ، متعلم ، یادگیر :
 گفت وزیر ای ملک روزگار
 گویم ، اگر شه بود آموزگار
 ۱۸۴- نه بس روزگار = بزودی :
 گر ملک این است نه بس روزگار
 زین ده ویران دهمت صد هزار !
 ۱۸۵- قافله برداشتن کنایه از حرکت و عزیمت ، رفتن :
 فرض شد این قافله برداشتن
 زین بنه بگذشتن و بگذاشتن

۱۸۶- ستم آباد = ستمگر، جای ستم!

مهرستم بر در خانم ۱۵ نهاد ۱۶

در ستم آباد زبانم نهاد

۱۸۷- جمع اسم عربی بر روش فارسی (با «ان»):

از تو بما بین که چه خواری رسد!

از ملکان قوت و یاری رسد

بستن خود بر تو پسندیده‌ام

از ملکائی که وفا دیده‌ام

و چند شاهد در جایهای دیگر ۱۷.

۱۸۸- عاریتان جمع عاریت (صفت جای‌نشین موصوف):

عاریت‌اند ز غایت برون!

در پس این پرده زنگارگون

۱۸۹- شب خوش کنایه از وداع:

خاک بباد، آب با آتش رسید!

روز خوش عمر به شب خوش رسید

۱۹۰- گذشتن آفتاب از سردیوار کنایه از غروب آفتاب و پایان عمر:

کز سر دیوار گذشت آفتاب!

صبح بر آمد، چه شوی مست خواب؟

۱۹۱- گازرکاری = گازری، جامه شویی:

رنگری پیشه مهتاب شد!

گازرکاری صفت آب شد

دنباله دارد

- ۱- مصاحبتش از خاک بی‌ارزش‌تر است. ۲- توسعه ترکیب با پسوند «مند» ۳-
- انگشت تو پشت پای بر حرف زد، خواندن نیاموختی (در نعت رسول اکرم است). ۴-
- توانایی آمدن بسوی تو ندارم، سایه‌ام اما فر همایی ندارم. ۵- بهرام شاه غزنوی
- ممدوح سنایی و بهرام‌شاه سلجوقی ممدوح نظامی، مخزن الاسرار را با حدیقه سنایی
- مقایسه می‌کند. ۶- سخته یعنی سنجیده. ۷- گوهری بهتر از آن که در سینه داری بجوی،
- دانش بیشتری کسب کن. ۸- خداوندی کار، کار فرمایی. ۹- چون نظرهای شایسته به
- معشوق کردم دل نیز همراه دیده بزیارت او رفت، رفتن در معنی شدن. ۱۰- ممکن است
- روز طربها بمعنی روزی که در آن طرب زیاد باشد، بکاررفته است. ۱۱- طفل چهل‌روزه
- آدم ابوالبشر است که طی چهل‌روز خلق شد و پیرچهل ساله کنایه از عقل. ۱۲- اگر اندکی
- خود را بشناسی از این خود خواهی و خود پرستی دست خواهی کشید. ۱۳- هر جوی از
- کهربای دین با یک من کیمیا برابری می‌کند. ۱۴- مناسب با گرفتن رگ (نبض) که
- چگونگی مزاج را معین می‌کند و اصطلاح رگ خوابش را بدست آورد. ۱۵- مخفف
- خانم. ۱۶- مرا متهم کرد و بر سر زبانها انداخت و در خانم رابست و مهر کرد. ۱۷-
- مانند خجیلان و عاریتان درهمین گفتار.